

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۳، شماره ۴۷، بهار ۱۴۰۰، صص ۳۵۷ تا ۳۸۶

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۰/۲۰، تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۲/۳

(مقاله پژوهشی)

رد پای سوگند آیینی یادگار زیربان در شاهنامه

(پژوهشی پیرامون بیتی از داستان رستم و اسفندیار)

دکتر نسترن صفاری^۱



چکیده

با بررسی رفتار کلی انسان باستان با این شگفتی روبه‌رو می‌شویم، که تنها، عملی مقدس و سپندینه می‌شود که به طریقی با حقیقتی که فراتر از خود آن‌ها است، شریک و انباز شود و به همین واسطه بی‌درنگ این اعمال مانا و جاوید شده و از هستی سرشار می‌گردند؛ از این رو این اعمال در نظر مردمان کهن جلوه‌گاهی قدسی یافته و یادگار کرداری ازلی می‌شوند، چرا که از زمان تاریخی فناپذیر جدا شده و به زمان بی‌زمانی مثالی و باقی می‌پیوندند. بنابراین ارزش اعمال انسان بستگی به این دارد که چقدر این اعمال با کرداری آغازین ارتباط داشته باشد. سوگند نیز یکی از اعمال آیینی است که در خاطره‌ی ازلی انسان تبدیل به نمونه‌ای کهن شده است. وفای به عهد و پیمان در تاریخ مینوی بشر سابقه‌ای طولانی دارد و به آن روز باز می‌گردد که خداوند از انسان عهد گرفت، پیمانی که زنجیر وفای به آن تا ابد بر گردن انسان‌ها نهاده شد. قسم یا سوگند، آیینی است که می‌توان برای اثبات یک ادعا و یا برای رد اتهام و یا قبول انجام تعهدی در آینده باشد که برای ادای آن نیاز به مراسم آیینی است. بر این اساس می‌توان مراسم آیینی را نوع خاصی از گفتار و اعمال منظم (تکرارشونده) دانست، که از آموزه‌های خاطرات ازلی و ماورایی بشر سرچشمه می‌گیرد. این اعمال برای بیان احساسات دینی و مذهبی به کار گرفته می‌شود و به دلیل قدمت زیادی که دارند در بیشتر موارد با حماسه، اسطوره و سنت یک جامعه پیوند می‌خورند. حاصل این پژوهش که به روش تحلیل متن از نوع توصیفی-کتابخانه‌ای با شیوه‌ی مقابله‌ای و قیاسی است، نشان می‌دهد که برای سوگند آیینی موجود در متن کهن یادگار زیربان، می‌توان نمونه‌ی مشابهی در شاهنامه (ادبیات فارسی دوره‌ی نو) یافت.

کلید واژه‌ها: سوگند، آیین، سوگند آیینی، یادگار زیربان، شاهنامه.

^۱ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. safarinastaran@yahoo.com

مقدمه

برای اینکه بتوان به طرز تفکر و هستی‌شناسی جوامع مختلف دست یافت، ابتدا باید به آیین‌ها و طرز رفتار و کنش انسان‌های کهن آن جامعه پرداخت.

آنچه مسلم است مفاهیم مجرد و متافیزیکی جهان باستان همواره در قالب زبانی روشن و فلسفی بازگو نشده است، بلکه زبان آنها در انبوهی از نمادها، و آیین‌ها پیچیده شده است که هر کدام از این آیین‌ها در سطحی خاص نظام پیچیده‌ای از تصدیقات هم‌آهنگ و سامانمند را درباره حقیقت غایی چیزها بازگو می‌کنند. نظامی که شاید بتوان آن را پردازنده نوعی فلسفه اولی به شمار آورد. اما باید نخست معنی ژرف هر یک از نمادها، افسانه‌ها و آیین‌ها را نیک در یابیم تا بتوانیم آنها را به زبان معمول خود برگردانیم. این مفاهیم هر یک به نوبه خود از موضعی مینوی و فوق طبیعی دلالت دارند. اگر در مواجهه با این افسانه‌ها و آیین‌ها به اصطلاحات فلسفی رایج روبرو نمی‌شویم این به این معنی نیست که هیچ فلسفه‌ای پشت این اعمال و آیین‌ها وجود ندارد بلکه این مسایل با نمادها، اسطوره‌ها و افسانه‌ها بازگو شده است.

اگر در رفتار کلی انسان‌های باستان بنگریم با این شگفتی روبرو می‌شویم که نه چیزهای جهان مادی از نظر او دارای ارزش ذاتی مستقل هستند و نه رفتار و کارهای آدمی، چیزهای جهان مادی و کارها و اعمال انسانی فقط هنگامی دارای ارزش می‌شوند که به طریقی با حقیقتی که از آنها فراتر است شریک و انباز شود. در رهگذر همین همراهی و شراکت است که بعضی اشیا، اشخاص، زمان‌ها و مکان‌ها و اعمال برای انسان‌ها مقدس می‌شوند و آن اشیا و اشخاص و... و اعمال دارای کششی مذهبی و تجلی‌گاه ایزدی می‌شوند.

از میان اشیا فقط شی خاصی و از میان اماکن بیشمار جهان، فقط مکان‌هایی چند و از میان زمان‌ها فقط زمان‌های اندکی و از میان اعمال فقط اعمال ویژه‌ای، مقدس و سپندینه می‌شوند و به همین واسطه بی‌درنگ مانا و حی و جاوید می‌شوند و از هستی سرشار می‌گردند.

از این رو در نظر مردمان جلوه‌گاهی قدسی یافته و یادگار کرداری ازلی می‌شوند. چرا که از زمان تاریخی فانی جدا شده و به زمان بی‌زمانی مثالی^۱ و باقی می‌پیوندند. از این رو ارزش و اعتبار اعمال انسان نیز که از روی قصد و آگاهی انجام می‌شود - نه حرکات غیر

ارادی محض او- بستگی به این دارد که چقدر این اعمال با کرداری آغازین و عملی ازلی، ارتباط داشته باشد. سوگند نیز یکی از اعمالی است که در خاطره ازلی انسان تبدیل به نمونه‌ای کهن شده است. وفای به عهد و پیمان در تاریخ مینوی بشر سابقه‌ای طولانی دارد و بازمی‌گردد به آن روزی که خداوند از انسان عهد گرفت^۲، پیمانی که زنجیر آن تا به ابد بر گردن انسان‌ها نهاده شده است. پس پیمان بستن و سوگند ماندن بر سر آن پیمان، برای انسان امری کهن و مقدس است که این مسئولیت‌پذیری از جمله ویژگی‌های شاهان، پهلوانان و انسان‌های اخلاق مدار (دین مدار) است.

سه مسئله‌ای که طرح آن‌ها به صورت ترکیبی ذهن نگارنده را به فرضیه‌هایی چند نزدیک ساخت، نخست بحث استاد ماهیار نوابی درباره عدم وجود نمونه برای سوگند آیینی موجود در متن یادگار زیریران در ادب فارسی میانه و نو است که استاد این مطلب را دلیل بر قدمت زمان تالیف یادگار زیریران می‌داند^۳. دو دیگر نظر و توضیح استاد ابوالقاسمی درباره بالا بودن دست داریوش در تصویر کتیبه بیستون است که آن را حمل بر ادای احترام نموده است. سه دیگر سال‌ها در هنگام تدریس شاهنامه توضیح قانع‌کننده‌ای برای ترکیب دست بر زدن در بیت: (تَهْمَتَن چو بَشْنِید بر پای خَاسْت/ به بر زَد به فرمان او دست راست) از داستان نبرد رستم و اسفندیار موجود نبود. جمع این سه مسئله باعث طرح چند سوال شد که فرضیه‌هایی نیز به دنبال داشت.

۱. آیا واقعا نمونه‌ای برای سوگند آیینی در متن یادگار زیریران در ادب فارسی میانه و یا نو باقی نمانده است؟

۲. آیا ترکیب دست به بر زدن در بیت مورد پژوهش ما می‌تواند بخشی از مراسم سوگند آیینی مورد نظر باشد؟

۳. آیا واقعا دست افراشته داریوش در تصویر کتیبه بیستون نشانه احترام است و یا می‌تواند به اجرای مراسم سوگند آیینی ارتباط داشته باشد؟

۱. با توجه به قداست و مانایی اعمال آیینی و تکرار شونده بودن آن‌ها، حتما باید نمونه‌ای

از این سوگند آیینی در متون دوره‌های دیگر ادب فارسی (دوره میانه و یا نو) باقی مانده باشد که شاید به دلیل گذر زمان و دخالت عصر تدوین آن‌ها، این اسطوره‌های آیینی در بخش‌هایی دچار تغییر و استحاله شده باشند و این امر شناسایی آن را از نمونه‌های اولیه دچار مشکل ساخته است.

۲. ترکیب دست به بر زدن در بیت شاهنامه کاملاً در ارتباط با انجام عمل سوگند آیینی است.

۳. دست افراشته داریوش در تصویر کتیبه بیستون کاملاً با اجرای مراسم سوگند آیینی در ارتباط است.

اهداف این پژوهش عبارتند از:

۱. یافتن معنی دقیق و درست برای ترکیب دست به بر زدن و به تبع آن به دست آوردن معنی کامل و دقیق از بیت شاهنامه:

تہمتن چو بشنید بر پای خاست ببرد زد به فرمان او دست راست

۲. اثبات وجود سوگند آیینی در بیت بالا با تکیه بر شواهد موجود در آن و مقایسه و مطابقت این شواهد با عناصر سوگند آیینی یادگار زیربان و نگاره نقش برجسته کتیبه بیستون.

پیشینه پژوهش

درباره سوگند و پیمان و همین‌طور مراسم آیینی، متونی وجود دارند که از دیدگاه‌های مختلف این موضوعات را مورد بررسی قرار داده‌اند که البته در هیچ یک به ارتباط میان سوگند آیینی یادگار زیربان و نمونه‌ای از آن در شاهنامه پرداخته نشده است. در اینجا به برخی از آن متون اشاره می‌شود:

یشت‌ها، جلد ۱، ابراهیم پورداوود / دینکرد چهارم، بند ۱، مریم رضایی / دینکرد پنجم، بخش ۲، بند ۱۲-۱۱، ۱، ۳، ژاله آموزگار / دینکرد هفتم، بخش ۴، بند ۸۷-۹۰، محمد تقی راشد محصل / زند بهمن یسن، محمد تقی راشد محصل / بُندهش، مهرداد بهار (فرنبغ دادگی) / حماسه ملی ایران، تئودور نولدکه / حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا / ویسپرد، ابراهیم پورداوود / مقاله سوگند، ابراهیم پورداوود / راهنمای ریشه فعل‌های ایرانی، محمد مقدم / اسطوره

بازگشت جاودانه، میرچالیا ده / آیین اساطیری و پیشینه سوگند در ایران و جهان، سید جواد رسولی / جستاری چند در فرهنگ ایران، مهرداد بهار / یادگار زیریران، یحیی ماهیار نوابی / یادگار زیریران، ژاله آموزگار / متون پهلوی، سعید عریان / مقاله یادگار زیریران در فردوسی و شاهنامه سرایی، بیژن غیبی / مقاله یادگار زیریران شاهنامه گشتاسب - حماسه ملی ایران قدیم، محمد تقی بهار / مقاله بررسی آیین‌های اساطیری «داوری ایزدی» در ایران باستان، سعید زاویه و آمنه مافی تبار / مقاله بررسی ساختار پیمان‌ها در آثار حماسی و پیوند آن با باورهای اسطوره‌ای و دینی، نصرالله دشتی و مهدی رضایی / مقاله سوگند در شاهنامه و ارتباط اساطیری آن با آب و آتش، دریا حیدری / بررسی پیوند ایدئولوژی بخت و فرّه در داستان یادگار زیریران و انعکاس آن در شاهنامه فردوسی، محدثه السادات رضایی کلاته میرحسن و علیرضا عابدیان.

روش پژوهش

در این پژوهش نخست به روایت خلاصه دو داستان یادگار زیریران و بخش آخر داستان نبرد رستم و اسفندیار پرداخته شده؛ سپس عناصر سازنده سوگند آیینی در یادگار زیریران مشخص و مشابهت‌های آن با داستان شاهنامه بررسی شده است. و در نهایت برای تبیین بیشتر موضوع از شواهد تصویری کتیبه بیستون بهره برده شده است. روش این پژوهش تحلیل متن از نوع توصیفی و ابزار آن کتابخانه‌ای و شیوه آن مقابله‌ای و قیاسی است.

مبانی پژوهش

برای ورود به بحث اصلی این پژوهش نیازمند شرح پاره‌ای از تعاریف و اصلاحات هستیم.

سوگند

اتیمولوژی واژه سوگند

سوگند در اوستا به صورت سَوَکَنْتَ وَنْتَ (Saokenta vant) آمده است. این واژه مرکب که بسیار کهن می باشد، از سه جزء سَوو، کَنْت و وَنْتَ تشکیل شده یافته است؛ کلمه وئیتی (Vaite) که به معنی آب است، در متن عبارت وندیداد به دنبال این واژه مرکب آمده است. سَوو یا سو به معنی روشنایی است. سو را می توان از مصدر سَووچ (Saoc[^]) [سَووک،

سوسُنچِی، سُخت] دانست. سوچ به معنی سوختن، سرخ شدن، و روشن شدن است. (ر.ک: مقدم، ۱۳۴۲: ۳۶) و (ر.ک: رسولی، ۱۳۸۴: ۴۱) «جزء دیگر واژه سئوکت و نت، کنت است، کنت یا گند به بوی مسمئزکننده اطلاق می‌شود. ترکیب سئوکت به معنی «روشنایی بدبو» یا همان گوگرد است؛ چرا که گوگرد با آتش گرفتن و روشن شدن بوی تند و بدی متصاعد می‌کند. این نام دقیقاً بیانگر این ویژگی گوگرد است. و نهایتاً جزء سوم کلمه، و نت، آخرین جزء این واژه مرکب پسوندی است که برای بیان دارندگی به کار می‌آمده. بنابراین ترکیب سئوکت و نت وثیتی، در مفهوم آب دارای روشنایی بدبو یا آب گوگردار، یا همان سوگند است. این واژه در فارسی با مصدر خوردن همراه شده است. سوگند خوردن یادآور همین گونه ور است و احتمال می‌رود با مشاهده دفع سریع آن از شکم یا ماندن آن در شکم، گناهکاری یا بی‌گناهی متهم آشکار می‌شده است.» (پورداوود، ۱۳۵۴: ۶۶)

معنای اصطلاحی سوگند

بشر از روزگاران گذشته به سبب اختلاف نظرها و تباین عقاید همواره دچار کشمکش‌های فراوان بوده است و برای از بین بردن این تضادها گاهی به مبارزه تن می‌داده و گاهی نیز از طریق *Ordal* به اختلافات خویش خاتمه می‌داده است. اُردال که در زبان پهلوی به آن ور گفته می‌شود همان عمل سوگند خوردن و سوگند دادن است. (ر.ک: کیانی، ۱۳۷۱: ۴۷)

کلمه سوگند نمودار یکی از ورهای معمول در ایران باستان است که در محاکمات مورد استفاده بوده است. ور دو نوع بوده است، ور سرد و ور گرم. ور سرد همان است که در بخش اتیمولوژی در رابطه با آب گوگردار ذکر شد. و اما ور گرم آن است که دو ردیف آتش فراهم می‌آوردند؛ متهم سوار بر اسب از میان این دو ردیف آتش عبور می‌کرد، اگر به سلامت از آتش بیرون می‌آمد بی‌گناه شناخته می‌شد، در غیر این صورت گناهکار بود. مانند داستان به آتش رفتن سیاوش و یا عبور کردن ویس از آتش در داستان ویس و رامین.

آیین

آیین را در لغت به «سیرت، رسم، عرف، طبع، عادت و روش معنی کرده‌اند». (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل آیین) به موجب کهن‌ترین نظریه، اسطوره خاستگاه آیین (Ritual) است و برای فهم آیین

باید اسطوره بنیان گذارش را شناخت و این اسطوره همواره و الزاما همیشه قدسی است. (ر.ک: ستاری، ۱۳۸۹: ۲) اما معنی اسطوره و آیین چنان به هم تنیده‌اند که اسطوره در ترکیب با آیین به مراسمی اشاره دارد که همگان به قدرت معرفت باطنی، آن را درک می‌کنند، هرچند دلیلی عملی و عقلانی برای توجیه وجود آن نباشد. این آیین‌ها چنان با اسطوره همراه بوده‌اند که نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگر جدا ساخت حتی برخی معتقدند اسطوره، توجه انسان در اجرای آیین‌ها است. به حقیقت آیین، بدون محتوای اسطوره‌ای وجود ندارد زیرا در صورت وجود، بی‌معنا به نظر می‌رسد. (ر.ک: بهار، ۱۳۸۶: ۲۶۱)

سوگند آیینی

با تحقیق در ادیان مختلف می‌توان دریافت که اعتقاد به یک امر قدسی و فراطبیعی، یکی از اصول تمامی آن‌ها را تشکیل می‌دهد. به طوری که موسس یا پیامبر هر دین، خود را فرستاده آن موجود ماورایی می‌داند و پیام‌هایی را که اغلب ایدئولوژی و شکل تفکر پیروان آن دین به حساب می‌آید، از جانب آن به مردم ابلاغ می‌کند. این پیام‌ها که شامل مجموعه‌ای از تعلیمات اخلاقی و رفتارهای خاص است، باعث شکل‌گیری الگوی زندگی پیروان آن مذهب می‌شود که معتقدند این پیام‌ها، در صورت درست اجرا شدن، باعث تعالی و تکامل افراد خواهد شد و به روابط میان اعضای جامعه معنا می‌بخشند و آن را نظام‌مند می‌کنند. از طرفی تعالیم دینی و اخلاقی باید به گونه‌ای به پیروان ادیان مختلف تعلیم داده شود و به اجرا درآید. وظیفه اجرا کردن این تعالیم بر عهده مراسم خاصی است که از آن‌ها به عنوان مراسم آیینی (Ritual Ceremony) یاد می‌شود. بنابر این، می‌توان مراسم آیینی را نوع خاصی از گفتار و اعمال منظم (تکرار شونده) دانست، که از آموزه‌های خاطرات ازلی و ماورایی بشر سرچشمه می‌گیرد؛ این اعمال برای بیان احساسات دینی و مذهبی به کار گرفته می‌شود و به دلیل قدمت زیادی که دارند در بیشتر موارد با اسطوره، حماسه و سنت یک جامعه پیوند می‌خورد. (ر.ک: عابدی، ۱۳۸۵: ۲۶)

یادگار زریران:

«یادگار زریران»، کهن‌ترین تعزیه و نمایشنامه ایرانی است که به دست ما رسیده (ر.ک: ماهیار

نوابی، ۱۳۷۴: ۷) در اوستا (آبان یشت، بند ۱۰۹، گوش یشت، بندهای ۲۹ تا ۳۱) اشاره‌هایی گذرا به آن شده است. چکیده‌ای از این داستان در دینکرد^۴، کتاب چهارم^۵، کتاب پنجم^۶ و کتاب هفتم^۷ آمده است و نیز در بُندهش^۸ و زند بهمن یسن^۹ نیز به این نبردها اشاره شده است. تاریخ‌نگاران عصر اسلامی از جمله طبری^{۱۰}، بلعمی^{۱۱}، ابن مسکویه رازی^{۱۲}، به این داستان اشاره کرده‌اند^{۱۳}. این داستان را دقیقی به شعر درآورده و فردوسی بخش‌هایی از آن را در شاهنامه آورده است. ثعالبی^{۱۴} نیز در اثر خود به تفضیل و با کمی اختلاف از این داستان یاد می‌کند. متن پهلوی^{۱۵} این داستان در متون پهلوی جاماسب آسانا^{۱۶} به چاپ رسیده و بارها به زبان‌های اروپایی^{۱۷} و فارسی^{۱۸} ترجمه شده است. این متن به زبان و خط پهلوی (فارسی میانه) نوشته شده است؛ اما در واقع قدیمی‌تر و بنیاد آن متعلق به عصر اشکانیان (زبان پارتی) است (ر.ک: تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۶۷) و تاریخ نگارش آن همزمان با تاریخ شکل‌گیری متون حماسی ما است و علی‌رغم اینکه آن را در زمره آثار غیردینی به شمار می‌آورند، در واقع صبغه‌ای کاملاً دینی دارد و در آن به فرم خاصی از سوگند بر می‌خوریم که حکایت از یک کنش آیینی دارد. برای یافتن رد پای سوگند آیینی در داستان رستم و اسفندیار نیاز است تا نخست به روایت خلاصه دو داستان یادگار زیربان و بخش آخر داستان نبرد رستم و اسفندیار بپردازیم.

بحث

خلاصه داستان یادگار زیربان

نمایش، داستان جنگ پادشاه ایران، گشتاسپ است با پادشاه خیونان^{۱۹}، ارجاسپ، یکی (گشتاسپ)، با همه برادران، پسران، خویشان، همالان و ندیمان، دین زرتشت را می‌پذیرد و دیگری (ارجاسپ) از گروه او به دین نو، برآشفته و در نامه‌ای که با دو تن از سران نژاده سپاه خود، «بیدرفش» و «نا مخواست»، نزد او می‌فرستد، گستاخانه از او می‌خواهد که دین نو را رها کند و به دین کهن باز گردد و گرنه جنگ را آماده باشد.

ابراهیم دیوان مهست، نامه را برای شاه و درباریان می‌خواند، گشتاسپ شاه از شنیدن آن آزرده خاطر می‌شود. زریر سپاهبد، که برادر خود، گشتاسپ شاه را چنین می‌بیند، اجازه می‌خواهد که نامه را پاسخ کند. پاسخ نامه به فرمان زریر نوشته می‌شود که: «ما دین نو را رها نمی‌کنیم

و جنگ را آماده‌ایم. فرستادگان «ارجاسب» با پاسخ نامه بازمی‌گردند. زریر به فرمان گشتاسب، آگاهی مردم را، بر سر کوه‌ها آتش می‌افروزد و همه مردان کشور را، جز مغان، از ده ساله تا هشتاد ساله به جنگ فرا می‌خواند و می‌خواهد که تا ماه دیگر، همه با جنگ‌افزار، به در گشتاسب‌شاه گرد آیند. چنین می‌کند و رو به میدان نبرد می‌آورند، در راه گشتاسب شاه، وزیر خود «جاماسب» را فرامی‌خواند و از او می‌خواهد که پی آمد جنگ را پیش‌بینی و پیش‌گویی کند.

«جاماسب» از شاه می‌خواهد که نخست با آیین ویژه سوگند بخورد که پس از آگاهی از سرنوشت هیچ‌گونه آسیبی به او نرساند، تا آینده را پیش‌گویی کند. گشتاسب، چنانکه جاماسب می‌خواهد، سوگند می‌خورد و جاماسب او را از کشته شدن برادر و چند تن دیگر از برادران و فرزندان او با پایان یافتن جنگ به سود ایرانیان آگاه می‌سازد.

پس از یک ماه، هر دو سپاه با هم روبرو می‌شوند و چنانکه جاماسب پیش‌گویی کرده است، زریر و چند تن از نزدیکان گشتاسب کشته می‌شوند. «اسفندیار»، پسر دیگر گشتاسب، «بستور» پسر زریر و «گرامی کرد»، پسر جاماسب، هنر‌نمایی‌ها می‌کنند. سپاه ارجاسب همه کشته می‌شوند، خود او را هم اسفندیار می‌گیرد و از او دستی و پای و گوش می‌برد و چشمی به آتش می‌سوزاند و بر خر دم پریده‌ای به کشور خیونان باز می‌گرداند تا خیونان را بگوید که در آن جنگ چه رفته است. همان طور که پیش‌تر گفتیم، پس از اینکه جاماسب مجبور به پیش‌گویی می‌شود، از شاه گشتاسب تقاضای ادای سوگندی به آیین می‌کند و در ادامه شرایط این سوگند را بیان می‌کند.

خلاصه بخش انتهایی داستان نبرد رستم و اسفندیار

.... در انتهای کار که جنگ بین این دو پهلوان به اوج خود رسید، رستم دانست که دیگر لابه و اصرار او برای بازداشتن اسفندیار از جنگ سودی ندارد، پس کمانش را به زه کرد و در دل خداوند را خواند که: «ای دادار دادگر! تو شاهد باش و گناه را به پاد افره مگیر که من آنچه در توان داشتم کردم و او نپذیرفت. اسفندیار که درنگ رستم را دید بانگ برآورد که:

بدو گفت کای سگری بد گمان
نشد سیر جانت ز تیر و کمان

بینی کنون تیر گشتاسبی دل شیر و پیکان لهراسبی

(فردوسی، ج ۶، ۱۹۶۷: ۳۰۴، ب ۱۳۸۴ و ۱۳۶۵)

تهمتن دیگر درنگ نکرد، تیری که از چوب گز ساخته بود - چنانکه سیمرغ فرموده بود - را در کمان راند و چشم اسفندیار را هدف قرار داد و تیر را رها کرد. جهان پیش چشم اسفندیار سیاه شد و آتش کینه در دلش به خاموشی گرایید. پهلوان دست بر یال اسب زد و سرش روی زین خم شد. رستم خود را پیش اسفندیار رساند و گفت: دیدی این ستیزه-جویی تو چه بار آورد؟ سرانجام اسفندیار از اسب سرنگون شد و بر خاک افتاد و بی‌هوش شد. اسفندیار زمانی به هوش آمد و بر خاک نشست و تیر را گرفت و پر و پیکان خونین را از چشمش بیرون کشید. خبر به بهمن و پشوتن رسید. آن دو خود را بر سر جسم نیمه‌جان اسفندیار رسانیدند. و بر وی مویه کردند اسفندیار به زحمت سعی کرد برادر و پسرش را آرام کند و گفت: خودتان را برای من تباه مکنید زیرا بهره‌ی من از روزگار همین بود. هر زنده‌ای عاقبت در خاک خواهد شد و کسی در این جهان فانی تا ابد نخواهد زیست. من آنچه توانستم در راه یزدان و دین زرتشت کوشیدم و چون دست اهریمن کوتاه شد، دست روزگار چون چنگال شیر فرود آمد و زمانم را به سر آورد و اکنون تنها امیدم آن است که روانم در بهشت به آنچه آرزو داشت برسد. اما به این چوب گز که در دست دارم بنگرید!! بند و افسون زال و سیمرغ را در آن ببینید. رستم مرا به جوانمردی نکشت، این چاره‌گری و نیرنگ سیمرغ بود که این چوب گز روزگارم را به سر آورد. رستم با درد و غم گریست و نزدیک آمد و گفت: «آری سواری چو اسفندیار ندیده بودم، از دستش به ستوه آمدم و به چاره‌گری، این تیر مرگ را در کمان گذاشتم و چون روزش به سر آمد تیر بر او انداختم، اما اگر پیمانۀ عمرش به سر نیامده بود کجا چاره‌ی من بر او کارگر می‌افتاد؟ این بین فقط شوربختی از آن من است که بهانه‌ای بودم که بواسطۀ این تیر گزی که انداختم به افسانه بدل شوم. سپس اسفندیار به رستم می‌گوید: «روزگار من دیگر به سر آمده است. از من پرهیز مکن و جلوتر بیا که برای تو پند و اندرز و وصیت و خواسته‌ای دارم. تهمتن پیاده به او نزدیک شد و در حالیکه اشک می‌ریخت با صدای ملایمی مویه می‌کرد. وقتی خبر به زال و زواره و فرامرز رسید آن‌ها به سرعت خود را به میدان جنگ رسانیدند. و زال به رستم

خبر از شومی بخت کشنده اسفندیار می دهد. بعد از آن اسفندیار کشنده واقعی خود را، پدرش گشتاسب معرفی می کند و رستم را تنها بهانه ای برای این حادثه می داند و در واپسین لحظات حیاتش از رستم تقاضایی می کند؛ از او می خواهد پس از مرگش سرپرستی بهمن پسرش را بر عهده بگیرد و راه و رسم بزم و رزم و پادشاهی را به وی بیاموزد.

کنون بهمن این نامور پور من	خردمند و بیدار دستور من
بمیرم، پدروارش اندر پذیر	همه هر چه گویم تو را یاد گیر
به زاولستان در ورا شاد دار	سخن های بد گوی را یاد دار
بیاموزش آرایش کار زار	نشستنگه بزم و دشت شکار
می و رامش و زخم چوگان و کار	بزرگی و بر خوردن از روزگار
چنین گفت جاماسب گم بوده نام	که هرگز به گیتی میناد کام
که بهمن ز من یادگاری بود	سر افراز تر شهریاری بود

(فردوسی، ج ۶، ۱۹۶۷: ۳۱۰، ب ۱۴۷۱ تا ۱۴۷۷)

در اینجا به بیت مورد بحث در این پژوهش می رسیم:

رستم علی رغم مخالفت خانواده اش بی درنگ درخواست اسفندیار را می پذیرد و به سوگند تن می دهد.

تهمتن چو بشنید بر پای خاست
به بر زد به فرمان او دست راست

(فردوسی، ج ۶، ۱۹۶۷: ۳۱۰، ب ۱۴۷۸)

نکته اصلی در این بیت، مشخص کردن معنای ترکیب «دست به بر زدن» است، که شاید در وهله اول به نظر برسد، که به معنای دست به سینه ایستادن و ادای احترام باشد. اما اینجا بحث عهد و پیمانی بسیار مهم در میان است. و این جنبه بر موضوع احترام، غلبه دارد. شاهد ما بر این ادعا متن کهن یادگار زیران است.

مقایسه عناصر سوگند آیینی در «یادگار زیران» با سوگند داستان «رستم و اسفندیار»

۱. حالت بدن کسی که سوگند می خورد

از جمله ویژگی‌های مراسم آیینی این است که در انجام دادن هر یک از این مراسم، تن انسان و اشیاء، با مهارت و استادی خاصی به کار گرفته می‌شود. مثلا تاکید می‌شود که در هنگام انجام عمل آیینی شخص باید ایستاده یا نشسته باشد. در داستان یادگار زیربان مشخص نیست که گشتاسب شاه موقع ادای سوگند نشسته یا ایستاده است اما در ابتدای کار که شروع به سوال و درخواست پیشگویی از وزیرش جاماسب می‌کند، بر کیگانه نشسته است. شاید رتبه و پایگاه اجتماعی شاه در وضعیت ادای سوگند دخیل بوده است.

ššš šš ššš ššaaaaa aaa aaaaaa aaaoo oooo ēēē ē aaaa..... ..

«بند ۳۵: پس گشتاسب شاه به کیگانه نشیند اُ جاماسب بیتخش (وزیر، صدر اعظم) به

پیش خواهد...» (ماهیار نوایی، ۱۳۷۴: ۵۳)

در واپسین لحظات پیش از مرگ، اسفندیار از رستم تقاضایی می‌کند؛ رستم علی رغم مخالفت خانواده‌اش بی‌درنگ آن تقاضا را می‌پذیرد و در حالت ایستاده که احتمالا جزئی از شرایط ادای سوگند آیینی است، سوگند ادا می‌کند و یا بنا به فرض دیگر، این مسئله، بی‌تأثیر از جایگاه اجتماعی او در مقابل اسفندیار نیست.

تهمتن چو بشنید بر پای خاست
به بر زد به فرمان او دست راست
(فردوسی، ج ۶، ۱۹۶۷: ۳۱۰، ب ۱۴۷۸)

۲. استفاده از دست راست در هنگام پیمان بستن و سوگند خوردن

از زمان‌های کهن دست راست به عنوان یکی از اعضای مهم در بستن عهد و پیمان نقش ویژه‌ای داشته است و علاوه بر حالت سمبلیک قضیه، خود دست راست، موضوعیت ویژه ای دارد. (که خود پژوهشی مجزا را می‌طلبد)

دو طرف پیمان به نشانه وفاداری، هنگام پیمان بستن دستان یکدیگر را گرفته و بر سر موضوعی عهد می‌بستند و از شواهد بر می‌آید که این رسم در آیین مهرپرستان نیز رایج بوده است. «پس از تایید صلاحیت این نوآموز برای ورود به جمع مهرپرستان، او را بر آن می‌داشتند تا در برابر جماعت مهری سوگند یاد کنند. نوآموز با بلند کردن دست راست خود که نشانه تایید خویشستن است قسم می‌خورد... پس از آن که نوآموز طبق مراسم خاص، سوگند

وفاداری یاد می‌کرد با دست راست خود، دست راست مرشد را می‌فشرد که این خود نشانه تسلیم او به آموزه‌های رهایی بخش دین است.» (باقری، ۱۳۹۳: ۱۷۲).

شاهد دیگر برای این مورد تصویر کتیبه معروف در نمرو د داغ^{۲۰} است که در این نگاره خدایی است که دست شاه را به عنوان متحد و حامی خود در حضور میترا (خدای عهد و پیمان) و چند خدای دیگر از جمله آپولون، هلیوس و هرمس می‌فشارد. (ر.ک: ورمازن، ۱۳۸۳: ۶) این رسم دست دادن بعدها به آیین‌های به دینی هم وارد شد و دست دادن، نوعی رسم رایج در بین مردمان عادی می‌شود که تا به امروز هم ادامه دارد. (ر.ک: باقری، ۱۳۹۳: ۱۷۲) همچنین در شاهنامه در داستان زال و رودابه سیندخت قبل از اینکه مطلب و خواسته خود را به سام بیان کند از وی تقاضای بستن پیمانی سخت می‌کند و سپس سام با او دست می‌دهد و با این کار با وی پیمان می‌بندد. سپس سیندخت به رسم ادب زمین را می‌بوسد و در حالت ایستاده خواسته اش را مطرح می‌کند:

بدو گفت سیندخت کای پهلوان سر پهلوانان و دشت گوان
یکی سخت پیمانت خواهم نخست که لرزان شود زو بر و بوم و رست
گرفت آن زمان سام دستش به دست و ر اینک بناخت و پیمان بیست
چو بشنید سیندخت سوگند او همان راست گفتار و پیوند او
زمین را ببوسید و بر پای خاست بگفت آن چه اندر نمان بود راست
(فردوسی، ج ۱، ۱۳۸۶: ۲۴۱)

نکته‌ای که در سوگند آیینی در یادگار زیران وجود دارد این است که دو طرف عهد و پیمان دست به دست یکدیگر نمی‌دهند بلکه شخصی که سوگند می‌خورد دست راستش را تقریباً موازی صورت (تا نزدیک دهان) بالا می‌برد. در متن نیز جاماسب از گشتاسب شاه درخواست می‌کند به هنگام ادای سوگند از دست راست خود استفاده کند:

aaa aaaa aomaa aa ass s tttt nnnm rrrr r r rr rr rrr tt (?)

«بند ۴۱: اگر شما بغان پسندید. دست راست (دشن) خویش [تا روی بالا] برید...»

(ماهیار نوایی، ۱۳۷۴: ۵۴)

واژه‌ای که معنی راست را در متن می‌دهد نویسهٔ پهلوی «دشن» (nnnn) است اما این کلمه در فرم ترکیب با واژه‌های بعدی در جمله به خاطر مشکلات خط پهلوی و اینکه گاهی برای یک علامت چند صدا وجود دارد، به صورت‌های مختلفی قرائت شده است. ماهیار نوایی دربارهٔ این نویسهٔ پهلوی **دسرت** مطالبی را نقل کرده است. «پالیاو» و به پیروی از او «بنویست» **دسرت** (دشن) را سخن و **دسرت** (rw n) را **رُوان** خوانده‌اند و سخن **رُوان** برند را «به قول خود وفا کنند» ترجمه کرده‌اند. «نوبرگ» دشن خویش **رُوان** بردن، را به **روان** خویش **گرو** گذاشتن» و «منشی زاده» پس از، دشن خویش، [aparzuvan = بر زبان] افزوده و «قول دهید»، ترجمه کرده است. «مک کنزی» (n''') را به (OL LBME) تصحیح کرده است و «دست راست خود را بر دل نهید» ترجمه کرده است. «م.شکی» = L bagan دست راست خود را به سوی خدا بالا برید ترجمه کرده است و در نهایت ماهیار نوایی این ترکیب را به این شکل تصحیح کرده است: nnnn-e šššš o roy ol - rrr tt «دست راست خویش به روی بالا برید». ایرانیان، چنانکه «شکی» یادآور شده است: «رسم دست بر دل نهادن نداشته‌اند». ماهیار نوایی برای تایید سخنان خود از واژهٔ (أل) OL که به معنی **بر** و **بالا** که در گویش شیرازی کهن به جای مانده یاری می‌جوید. مثل: **گم توآلات وی شک**، **گم مو اغر آاره** (Kom - e to tt tt kkkkkk - e mo ayrr ēēēē) که ترجمه آن: **کام تو برآید بی شک، کام مرا اگر برآری**. (ر.ک: ماهیار نوایی، ۱۳۷۴: یادداشت‌ها ۸۹، ۹۰)

به این ترتیب، ترکیب «دست به بر زدن» در هنگام ادای سوگند به وسیلهٔ رستم، که مشکل اصلی این بیت از شاهنامه بود، حل می‌شود و معنی بالا بردن دست را می‌دهد. همچنین در این بیت دستی که برای ادای سوگند بالا برده می‌شود، دست راست است که کاملاً با شاهد ما هماهنگ است.

تهدمتن چو بشنید بر پای خاست
به بر زد به فرمان او دست راست
(فردوسی، ج ۶، ۱۹۶۷: ۳۱۰، ب، ۱۴۷۸)

۳. حضور گواه یا شاهد انسانی

هر چقدر مراسم سوگند آیینی مهم تر باشد حضور شاهدان عینی در آن پررنگ‌تر است.

در متن یادگار زیران، قبل از شروع جنگ گشتاسب به برادرش زریر فرمان می‌دهد که چادر بزند تا تمام سپاهیان ایران نیز چنین کنند تا گرد و خاک ناشی از حرکت سپاه که تشخیص شب از روز را مشکل کرده بود بنشیند.

پس از آنکه سرپرده بزرگ پادشاهی با سیصد میخ آهنین به توسط سی رسن (ریسمان) بر پای شد و سیصد درای زرین از آن آویزان شد، گشتاسب به کیگاه می‌نشیند و از وزیرش تقاضای پیشگویی و عاقبت جنگ فردا را می‌کند.

پس علاوه بر تمامی سپاهیان ایران و خاندان گشتاسب، جاماسب در حضور بغان^{۲۱} از او تقاضای ادای سوگند می‌کند:

«بند ۳۲: پس گشتاسب‌شاه به زریر برادر فرمان دهد که گیان کن (چادر بزن) تا ایرانیان نیز گیان کنند تا ما بدانیم که شب است یا روز....»

بند ۳۴: پس زنند سیصد میخ آهنین که به آن بندگان سیصد رسن که هر رسنی سیصد درای (زنگوله) زرین آویزان بود.

بند ۳۵: پس گشتاسب‌شاه به کیگاه نشیند و»

بند ۴۱: اگر شما بغان پسندید.....» (ماهیار نوابی، ۱۳۷۴: ۵۳ و ۵۴)

در شاهنامه به محض اینکه خبر شکست اسفندیار به پشت جبهه می‌رسد، خویشان اسفندیار، پشوتن و بهمن؛ همچنین خویشان رستم یعنی زال، زواره، فرامرز و تنی چند از سپاهیان هر دو طرف، خود را به میدان جنگ می‌رسانند و همگی شاهد لحظه ادای سوگند رستم هستند.

۴. گواه یا شاهد گرفتن موجودات مافوق طبیعی

وجود موضوعات غیر تجربی ما موجودات و فوق طبیعی، زمینه بسیاری از این رسوم را تشکیل می‌دهد.

این که موضوعات و موجودات، نمادهای خدا پنداشته می‌شوند یا موضوعاتی هستند که در پس آن‌ها حقیقتی مثالی نهفته است، و نقش اصلی آن‌ها در گرایش دادن احساسات و عواطف شرکت‌کنندگان، به ماورایی بودن مراسم و حضورشان در محضر خداوند و نظارت

ارواح مقدس و متعالی بر می‌گردد.

با این حال مراسم، ممکن است ظاهری کاملاً دنیوی داشته باشند و از شاهدان انسانی برخوردار باشند. در متن یادگار زیربان، جاماسب، گشتاسب را به فرّ هرمزد، و دین بهی و جان برادرش زیریر سوگند می‌دهد:

aaa aaa a aarrt mmmmmmmmm mmmmmmmmmmm m mmmmmmmmmmm rrrr rrr

«بند ۴۱: اگر شما بغان پسندید. دست راست (=دشن) خویش [تا روی بالا(؟)] برید، به فرّ هرمزد، به دین مزدیسنان اُجان برادر، زیریر سوگند خورید.....» (ماهیار نوابی، ۱۳۷۴: ۵۴ و ۵۵) در شاهنامه همانطور که در مراسم آیینی انتظار می‌رود، اسفندیار شاهد و گواه این سوگند را یزدان قرار می‌دهد.

چنان دان که یزدان گوی منست
برین دین به رهنمای منست
(فردوسی، ج ۶، ۱۹۶۷: ۳۱۰، ب ۱۴۸۲)

۵. لمس تیغه شمشیر (سلاح)

در هر رسم آیینی غالباً اشیای مختلفی به کار برده می‌شود که معمولاً جنبه نمادین دارند و گاه تمام مراسم حول همان عنصر نمادین می‌چرخد، مثل: آذرخش^{۲۲}، گرز، تیر، کمان، تیغ، شمشیر و گاهی هم به «چوب دستی» سوگند یاد می‌شود. ظاهراً این چوب دستی همان عصای رسالت است که در اساطیر یونان قداست دارد: «عصای رسالت دارای ارزش است در کتاب ادیسه، هرمس، پیام بر زئوس و خدایان است و عصای رسالت را در دست دارد اما در ایلید این نقش به ایریس (Iris) واگذار شده است.» (پین سنت، ۱۳۷۹: ۵۳)

در شاهنامه داستان عرض کردن کیخسرو، شاه به دادار، خورشید، ماه، مهر، تخت و کلاه گاه و همچنین به تیغ (شمشیر) سوگند می‌خورد:

بگویم که بنیاد سوگند چیست
خرد را و جان تو را پند چیست
بگویی به دادار خورشید و ماه
به تیغ و به مهر و به تخت و کلاه
(فردوسی، ج ۴، ۱۹۶۵: ۱۴، ب ۹۲ و ۹۳)

در این یادگار شرط آخر جاماسب از شاه گشتاسب برای ادای سوگند این است که شاه باید سه بار با دست چپش (زیرا دست راستش را بالا گرفته بوده)، شمشیر پولادین خود را از طرف نوک تیز آن سه بار تا قسمت محافظ دسته‌اش، لمس کند:

ččč ččč ččmrrr tttttt tt ttttt tīt t r r r r rrrr sr rrr r ēēā ...

«بند ۴۱: دست راست (دشن) خویش [تا روی بالا(؟)] برید، به فرّ هرمزد، به دین مزدیسنان اُجان برادر، زیر سوگند خورید شمشیر پولادین(نهدید؟) [از] تی (نوک) تا دسته (دست پناه) سه بار بمال[ید].....» (ماهیار نوابی، ۱۳۷۴: ۵۴ و ۵۵)

در شاهنامه اثر مشهودی از لمس تیغه شمشیر توسط رستم وجود ندارد که پاسخ آن می‌تواند دارای فرضیه‌های متفاوتی باشد:

الف: برای علت نبودن این بخش از سوگند آیینی، می‌توان گفت که سطوح مختلف دینی، اساطیری و آیینی روایات کهن در گذر زمان و در عصر ورود به تفکر مذهبی دچار «اسطوره‌زدایی» شده است و بسیاری از باورهای کهن در آن بازتاب نیافته است.

به دیگر سخن عصر تدوین اسطوره در پردازش اسطوره دخالت کرده و آن را دچار دگرگونی از نوع کاستن اسطوره کرده است.

ب: و یا شاید بیگانگی و عدم آشنایی مولفان بعدی و رونویسی‌کنندگان متن‌های باستانی با این آیین، باعث از بین رفتن قسمت آخر این شیوه سوگند آیینی شده باشد.

پ: فرض دیگر نبودن شمشیر یا اسلحه در زمان سوگند رستم شاید این بوده باشد که با آمدن دین رسمی اسلام در زمان سرودن شاهنامه، به کتاب مقدس قرآن که میزان و فصل‌الختم است قسم خورده می‌شده و دست به جای شمشیر کتاب را لمس می‌کرده است و این مصداق همان دخالت عصر تدوین اسطوره در پرداخت اسطوره است و امروزه به همین شکل در دادگاه‌ها و مراجع حقوقی از سوگند به کتاب مقدس استفاده می‌شود.

ت: نهایتاً در فرضی غریب اما نه ناممکن، می‌توان کمان به زه کرده‌ای که از آن تیر گز آب دیده به همراه پرش را رها کرده است، در دست رستم فرض کرد که شاعر ضرورتی برای بیان آن، احساس نکرده است.

شاهدی تصویری نقش برجسته کتیبه بیستون^{۳۳} بر سوگند آیینی

شاید بهترین شاهد دیگری که بتوان در آن شیوه اجرای یک سوگند آیینی کهن را دید، نگاره نقش برجسته کتیبه بیستون باشد.

در این تصویر داریوش در طرف چپ تصویر ایستاده، پای چپش را بر سینه گئومات (مغ مادی) که به پشت خوابیده قرار دارد. دو نفر پشت سر داریوش ایستاده‌اند. در برابر داریوش، نه نفر که شورشیانی هستند که در ایالات مختلف بر علیه داریوش قیام کرده بودند. در بالای صحنه تصویر اهورامزدا قرار دارد. داریوش رو به سوی او دارد و دست راست خود را در برابر آن افراشته نگه داشته است. ابوالقاسمی این کار را به منظور ادای احترام دانسته است؛ (ر.ک: ابوالقاسمی، ۱۳۸۸: ۱۶)

ولی با توجه به نتایج این پژوهش، نگارنده بر این گمان است که این کنش نوعی از عمل آیینی است. و با کمی دقت می‌توان تمام عناصر سوگند آیینی یادگار زیران را در آن مشاهده کرد:

۱. داریوش در تصویر ایستاده است.
۲. دست راستش را رو به بالا تا نزدیک دهانش برافراشته است.
۳. دو نفر پشت سرش ایستاده‌اند که نشان وجود شاهدان است.
۴. این سوگند در حضور و با گواهی اهورامزدا است.
۵. داریوش با دست چپ کمانش را در دست دارد.
۶. و پس از آنکه تمام پیروزی‌هایش را به خواست و اراده اهورامزدا می‌داند، سوگند یاد می‌کند که با تمام توان خود با دروغ جنگیده است و همه این کارها را (مبارزه با سران شورشی) در یک سال انجام داده است؛ و برحذر می‌دارد که کسی آن را دروغ بیندارد. و بعد از آن در سوگندی یک طرفه قویاً از شاه بعدی و آیندگان می‌خواهد که از دروغ بپایند و دروغگو را کیفر بدهند و آنان را ملزم می‌کند در حفظ این کتیبه و ادامه راه او در مبارزه با دروغ بکوشند. (ر.ک: نارمن شارپ، ۱۳۴۶: ۷۷-۶۴)

و امروز همچنان است که در دادگاه‌ها بنا بر همین فرم آیینی، شخصی که می‌خواهد سوگند

یاد کند می‌ایستد، دست راست خود را بالا می‌گیرد، در حضور قاضی و سایر شهود، خدا و کتاب مقدس را گواه می‌گیرد و به جای شمشیر دست بر روی آن می‌گذارد، سپس سخنان خاصی که به او تلقین می‌شود بر زبان جاری می‌سازد و در آخر سوگند می‌خورد^{۲۴}؛ و این در واقع همان تکرار نمونه سوگند مقدس آذلی است.

نتیجه‌گیری

سوگند و قسم از ارزش‌های مقدس و اجتماعی اقوام کهن محسوب می‌شود که بخش مهمی از آثار اساطیری- حماسی ما را به خود اختصاص داده است. سوگند مانند سایر اعمال آیینی، آداب و آیین‌های مخصوص به خود دارد. براساس این پژوهش مشابهت‌های به دست آمده از سوگند آیینی یادگار زیران با بیت مورد بحث از داستان نبرد رستم و اسفندیار بدین قرار است:

۱. وضعیت بدن کسی که سوگند می‌خورد که معمولاً به صورت ایستاده است.
 ۲. استفاده از دست راست در هنگام پیمان و سوگند خوردن.
 ۳. حضور گواه یا شاهد انسانی.
 ۴. گواه یا شاهد گرفتن موجودات مافوق طبیعی.
 ۵. لمس تیغه شمشیر (سلاح) که در دوره‌های بعد تبدیل به لمس کتاب مقدس شده است.
 ۶. ادای کلمات و شروط سوگند.
- در نهایت درمی‌یابیم که سوگند یاد شده در داستان رستم و اسفندیار در اصل همان سوگند داستان یادگار زیران است و می‌تواند نمونه‌ای از یک سوگند آیینی در ادبیات فارسی دوره نو باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. در تقسیم‌بندی زمان می‌توان آن را به دو بخش تقسیم کرد. نخست همین زمان عادی و تاریخی (خطی) که ما در آن زندگی می‌کنیم که تکرارناپذیر و یک طرفه است. دوم زمان مثالی و دوار که تکرار پذیرنده (دوری) است. بنابراین تفکر زمان جاودانه مثالی مثل صحنه

نمایشی ازلی پیوسته به جا است و فقط بازیگران آن به ترتیب، ایفای نقش بر آن صحنه ظاهر می شوند و پس از ایفای نقش صحنه را ترک می کنند و این صحنه است که پیوسته به جا است بنابراین هر روز می تواند همان روز مقدس ازلی باشد؛ فقط انسان است که باید رابطه و اعمال خودش را با آن منشا ازلی تعریف نماید.

۲. در قرآن مجید، آیه ۱۷۲ سوره اعراف (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۖ قَالُوا بَلَىٰ ۗ شَهِدْنَا ۗ أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ / و به یاد آر هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: بلی، ما گواهی دهیم. (برخی مفسرین گفتند: مراد ظهور ارواح فرزندان آدم است در نشأه ذرّ و عالم روح و گواهی آنها به نور تجرّد و شهود به توحید خدا و ربّانیت او در عوالم ملک و ملکوت.) (و ما این گواهی گرفتیم) که دیگر در روز قیامت نگویید: ما از این واقعه غافل بودیم؛ این مطلب در ادبیات فارسی بسیار نمود دارد:

حافظ می گوید:

« مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست که به پیمانه کشی شهره شدم روز اَلست
من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یک سره بر هر چه که هست».

۳. استاد ماهیار نوابی در یادداشت های یادگار زیران آورده است: « این بند، آیینی از سوگند خواری را نشان می دهد که نشانی از آن در ادب فارسی میانه و نو بر جای نمانده است و این خود می تواند دلیل دیگری باشد بر قدمت زمان تالیف یادگار.» (ماهیاری نوابی: ۱۳۷۴، ۹۰) لازم به ذکر است همین نسخه اساس کار پژوهش قرار گرفته است.

۴. دینکرت یا دینکرد، مهم ترین و مفصل ترین کتاب پهلوی است که اکنون در دست داریم. از مجلدات نه گانه این کتاب اکنون دو جلد در دست نیست. نام اصلی کتاب زندآکاسیه بود ولی در ادبیات پهلوی به دینکرت مشهور است. این کتاب به دستور آتور فرنیغ فرخزادان در قرن سوم ه.ق تدوین شد. (ر.ک: واحد دوست: ۱۳۸۷، ۴۳)

۵. رجوع کنید به ← رضایی، مریم (۱۳۹۳) دینکرد چهارم، تهران: علمی، (بند ۱) و
D. M. Madan, The complete of the Pahlavi Dinkard (Bombay, 1911), I.411.19-20.
۶. ر.ک ← آموزگار- تفضلی، ژاله-احمد (۱۳۸۶) کتاب پنجم دینکرد، تهران: معین (بخش ۲، بند ۱۲-۱۱؛ ۳، ۱) و
D. M. Madan, The complete of the Pahlavi Dinkard (Bombay, 1911), I.436.8-17,437.3-8.
۷. ر.ک ← راشد محصل، محمد تقی (۱۳۸۹) دینکرد هفتم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (بخش ۴، بند های ۹۰-۸۷) و
D. M. Madan, The complete of the Pahlavi Dinkard (Bombay, 1911), II.642.20-643.22.
۷. ر.ک ← دادگی، فرنیغ (۱۳۶۹) بُندهش، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس (ص ۷۲ و ۱۴۰).
۹. ر.ک ← راشد محصل، محمد تقی (۱۳۸۵) زند بهمن یسن، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
Anklesaria, Zand i Vohman yasn (Bombay, 1957), 6.9.
۱۰. ر.ک ← طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۸) تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر (جلد ۲ ص ۴۸۷).
۱۱. ر.ک ← بلعمی، ابوعلی (۱۳۸۰) تاریخ بلعمی، تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران: زوآر (ص ۴۶۳-۴۶۲).
۱۲. ر.ک ← مسکویه راضی، ابوعلی (۱۳۷۶) تجارب الامم (ج ۱)، ترجمه ابوالقاسم امامی و علینقی منزوی، تهران: توس (جلد ۱، ص ۸۵-۸۳).
۱۳. ر.ک ← خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹) یادداشت های شاهنامه (ج ۲)، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی (ص ۲۵۲-۲۴۹).
۱۴. ر.ک ← ثعالبی، حسین بن محمد (۱۳۷۲) شاهنامه کهن، ترجمه محمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی (ص ۱۷۲-۱۶۵).

۱۵. ر.ک ← غیبی، بیژن (۱۳۷۹) «یادگار زیریران». پژوهش‌های ایران‌شناسی نامواره دکتر محمود افشار. به کوشش ایرج افشار. تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار (ص ۱۱۵-۹۵).

۱۶. ر.ک ← آسانا، جیجاماسب (۱۳۷۱) متون پهلوی، سعید عریان، تهران: کتابخانه‌های جمهوری اسلامی ایران (ص ۶۳-۴۹)

J. M. Jamasp-Asana, Pahlavi texts (Bombay, 1897-1913), 1-17.

۱۷. نخستین و مهم‌ترین ترجمه آن به دست «گیگر» به زبان آلمانی به سال م ۱۸۹۰ صورت گرفت و این دانشمند سعی کرد روابط میان یادگار زیریر و شاهنامه را در داستان جنگ آرجاسب و گشتاسب آشکار کند و علاوه بر او «تئودور نولدکه» نیز در باب آن تحقیقاتی کرده است. رجوع کنید به ← صفا، ذبیح الله (۱۳۷۴) حماسه سرایی در ایران، تهران: فردوسی (ص ۶۳) نولدکه، تئودور (۱۳۶۹) حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: سپهر (ص ۲۰)

Geiger: Das rrrrrr -r-Zaīrān und sein Verhältnis zum hhhh-name Nöldeke: persische studien, Bd. CXX, Wien 1892.

۱۸. ر.ک ← آموزگار، ژاله (۱۳۹۲) یادگار زیریران، تهران: مهارت.

بهار، محمد تقی (۱۳۲۱) یادگار زیریران، شاهنامه گشتاسب-حماسه ملی ایران قدیم، تعلیم و تربیت، شماره ۵-۶ (سال پنجم) و ص ۲۶۴-۲۵۷.

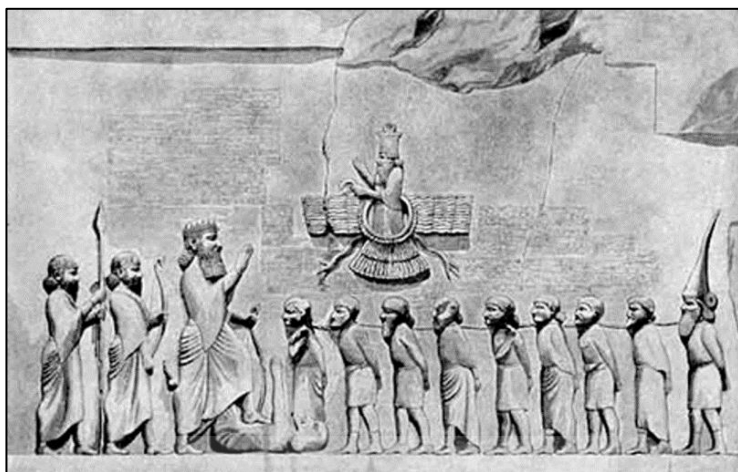
۱۹. خیونان به مردمی اطلاق می‌شود که در آن سوی ماورا النهر زندگی می‌کردند و در دوره‌های بعد در مواردی با تورانیان همسانی می‌یابند... (ر.ک: آموزگار: ۱۳۹۲، ۶)

۲۰. کوه نمروود یا نمروود داغ در شهرستان کاجتا، استان آدیامان در جنوب شرقی ترکیه قرار دارد. بناهای تاریخی این مکان از بزرگ‌ترین ساختمان‌های دوران هِلنی است.

۲۱. بغان عنوانی است که برای خطاب به شاه (گشتاسب) به کار می‌رفته است.

۲۲. آذرخش نام جنگ افزار ایندیره پهلوان-خدای هندواروپایی است. (ر.ک: صفاری: ۱۳۹۶،

۲۳. تصویر نقش برجسته کتیبه بیستون واقع در کرمانشاه.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

کتاب‌ها

- قرآن مجید (۱۳۶۱) ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۸) تاریخ زبان فارسی، تهران: سمت.
- آسانا، جیجاماسب (۱۳۷۱) متون پهلوی، سعید عریان، تهران: کتابخانه‌های جمهوری اسلامی ایران.
- آموزگار، تفضلی، ژاله، احمد (۱۳۸۶) کتاب پنجم دینکرد، تهران: معین.
- آموزگار، ژاله (۱۳۹۲) یادگار زیران، تهران: مهارت.
- الیاده، میرچا (۱۳۸۴) اسطوره بازگشت جاودانه، بهمن سرکاراتی، تهران: طهوری.
- باقری، مهری (۱۳۹۳) دین‌های ایران باستان، تهران: قطره.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۸۰) تاریخ بلعمی، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران: زوآر.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۶) جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: اسطوره.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۴۷) یشت‌ها، جلد ۱، به کوشش بهرام فرح وشی، تهران: طهوری.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۴۷) ویسپرد، به کوشش بهرام فرح وشی، تهران: طهوری.
- بین سنت، جان (۱۳۷۹) شناخت اساطیر یونان، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶) تاریخ ادبیات پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.
- ثعالبی، حسین بن محمد (۱۳۷۲) شاهنامه کهن، ترجمه محمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹) یادداشت‌های شاهنامه، جلد ۲، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- دادگی، فرنیغ (۱۳۶۹) بُندهش، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳) لغت‌نامه، جلد ۱ دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران.
- راشد محصل، محمد تقی (۱۳۸۹) دینکرد هفتم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- راشد محصل، محمد تقی (۱۳۸۵) زند بهمن یسن، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رسولی، سید جواد (۱۳۸۴) آیین اساطیری در پیشینه سوگند در ایران و جهان، تهران: سروش.
- رضایی، مریم (۱۳۹۳) دینکرد چهارم، تهران: علمی.
- ستاری، جلال (۱۳۸۹) آیین و اسطوره، تهران: مرکز.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۴) حماسه سرایی در ایران، تهران: فردوسی.
- صفاری، نسترن (۱۳۹۶) موجودات اهریمنی در شاهنامه فردوسی، کرج: جام گل.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۸) تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- غیبی، بیژن (۱۳۷۹) «یادگار زیران»، پژوهش های ایرانشناسی نامواره دکتر محمود افشار، به کوشش ایرج افشار، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۷م) شاهنامه، مسکو: آکادمی علوم شوروی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶) شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق و همکاران، جلد ۱ تا ۶، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- کیانی، حسین (۱۳۷۱) سوگند در زبان و ادب فارسی، تهران: دانشگاه تهران.
- ماهیار نوابی، یحیی (۱۳۷۴) یادگار زیران متن پهلوی با ترجمه فارسی و آوانگاری لاتین و سنجش آن با شاهنامه، تهران: اساطیر.
- مسکویه راضی، ابوعلی (۱۳۷۶) تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی و علینقی منزوی، جلد ۱، تهران: توس.
- مقدم، محمد (۱۳۴۲) راهنمای ریشه فعل های ایرانی، تهران: علمی.
- نارمن شارپ، رلف (۱۳۴۶) فرمان های شاهنشاهان هخامنشی، شیراز: پازینه.
- نولدکه، تئودور (۱۳۶۹) حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: سپهر.
- واحد دوست، مهوش (۱۳۸۷) نهادینه های اساطیری در شاهنامه فردوسی، تهران: سروش.

- ورمازن، مارتین (۱۳۸۳) آیین میترا، ترجمه بزرگ نادرزاده، تهران: چشمه.

مقاله‌ها

- بهار، محمد تقی (۱۳۲۱) سوگند در ادبیات فارسی، مهر ایران، شماره ۴ (دی ماه)، صص ۲۱۲-۲۰۶.
- بهار، محمد تقی (۱۳۲۱) یادگار زیران، شاهنامه گشتاسب-حماسه ملی ایران قدیم، تعلیم و تربیت، شماره ۵-۶ (سال پنجم)، صص ۲۶۴-۲۵۷.
- پور داود، ابراهیم (۱۳۲۱) سوگند، مجله مهر، شماره ۷۵-۷۶، صص ۲۹۲-۲۸۱.
- حیدری، دریا (۱۳۹۲) سوگند در شاهنامه و ارتباط اساطیری آن با آب و آتش، پژوهش نامه ادب حماسی، شماره ۱۶، صص ۶۲-۳۵.
- عابدی، حمید (۱۳۸۵) رسوم آیینی و ارزش‌های اخلاقی، مجله حدیث زندگی، شماره ۲۹ (خرداد و تیر)، صص ۳۰-۲۶.

References

Books

- **The Holy Quran** (1982) Translated by Mahdi Elahi Ghomshei.
- Abolghasemi, Mohsen (2009) **History of Persian Language**, Tehran: Samat.
- Asana, Jijamasb (1992) **Pahlavi Texts**, Saeed Erian, Tehran: Libraries of the Islamic Republic of Iran.
- Amoozgar, Tafazli, Jaleh, Ahmad (2007) **The fifth book of Dinkord**, Tehran: Moin.
- Amoozgar, Jaleh (2013) **Yadegar Zariran**, Tehran: Skills.
- Eliadeh, Mircha (2005) **The Myth of Eternal Return**, Bahman Sarkarati, Tehran: Tahoori.
- Bagheri, Mehri (2014) **Religions of Ancient Iran**, Tehran: Qatreh.
- Bal'ami, Abu Ali (2001) **History of Bal'ami**, corrected by Malekolshoara Bahar, Tehran: Zavar.
- Bahar, Mehrdad (2007) **A few essays on Iranian culture**, Tehran: Myth.
- Pourdavod, Ebrahim (1968) **Yashtha**, Volume 1, by Bahram Farahvashi, Tehran: Tahoori.
- Pourdavod, Ebrahim (1995) **Vispard**, by Bahram Farahvashi, Tehran: Tahoori.
- Pin Saint, John (2000) **Understanding Greek Mythology**, translated by Bajlan Farrokhi, Tehran: Mythology.
- Tafazli, Ahmad (1997) **History of Pre-Islamic Literature**, by Jaleh

- Amoozgar, Tehran: Sokhan.
- Sa'labi, Hussein Ibn Mohammad (1993) **Shahnameh Kohan**, translated by Mohammad Rouhani, Mashhad: Ferdowsi University.
 - Khaleghi Motlagh, Jalal (2010) **Shahnameh Notes**, Volume 2, Tehran: The Great Islamic Encyclopedia Center.
 - Dadgi, Farnbagh (1990) **Bandesh**, translated by Mehrdad Bahar, Tehran: Toos.
 - Dehkhoda, Ali Akbar (1994) **Dictionary**, Volume 1 of the new course, Tehran: University of Tehran.
 - Rashed Mohassel, Mohammad Taghi (2010) **Dinkard VII**, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
 - Rashed Mohassel, Mohammad Taghi (2006) **Zand Bahman Yasen**, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
 - Rasouli, Seyed Javad (2005) **Mythological ritual in the history of oath in Iran and the world**, Tehran: Soroush.
 - Rezaei, Maryam (2014) **Dinkard IV**, Tehran: Elmi.
 - Sattari, Jalal (2010) **Religion and Myth**, Tehran: Center.
 - Safa, Zabihollah (1995) **Epic song in Iran**, Tehran: Ferdowsi.
 - Saffari, Nastaran (2017) **Demonic creatures in Ferdowsi Shahnameh**, Karaj: Gol Goal.
 - Tabari, Mohammad Ibn Jarir (2009) **History of Tabari or the history of the messengers and kings**, translated by Abu al-Qasim Payende, Tehran: myth
 - Gheibi, Bijan (2000) "**Yadegar Zariran**", **Iranian Studies in the Name of Dr. Mahmoud Afshar**, by Iraj Afshar, Tehran: Collection of Literary and Historical Publications of the Dr. Mahmoud Afshar Endowment Foundation.
 - Ferdowsi, Abolghasem (d. 1967) **Shahnameh**, Moscow: Soviet Academy of Sciences.
 - Ferdowsi, Abolghasem (2007) **Shahnameh**, by Jalal Khaleghi Motlagh et al., Volumes 1 to 6, Tehran: Center of the Great Islamic Encyclopedia.
 - Kiani, Hossein (1992) **Oath in Persian Language and Literature**, Tehran: University of Tehran.
 - Mahyar Navabi, Yahya (1995) **Yadegar Zariran Pahlavi text with Persian translation and Latin transliteration and its comparison with Shahnameh**, Tehran: Asatir.
 - Moskouyeh Razi, Abu Ali (1997) **The Experiences of the Nations**, translated by Abolghasem Emami and Alinaghi Manzavi, Volume 1, Tehran: Toos.
 - Moghadam, Mohammad (1963) **Guide to the Roots of Iranian Verbs**, Tehran: Scientific.
 - Norman Sharp, Ralph (1967) **Orders of the Achaemenid Emperors**, Shiraz: Pazineh
 - Noldeke, Theodore (1990) **The National Epic of Iran**, Bozorg Alavi's Translation, Tehran: Sepehr.

- Vaheddoost, Mahvash (2008) **Mythological Institutions in Ferdowsi Shahnameh**, Tehran: Soroush.
- Vermazan, Martin (2004) **Mitra Religion**, Bozorg Naderzadeh's translation, Tehran: Cheshmeh.
- **Articles**
- Bahar, Mohammad Taghi (1942) **Oath in Persian Literature**, Mehr Iran, No. 4 (January), pp. 212-206.
- Bahar, Mohammad Taghi (1942) **Yadegar Zariran, Goshtasb Shahnameh-National Epic of Ancient Iran**, Education, No. 5-6 (fifth year), pp. 264-257.
- Poor Davood, Ibrahim (1942) **Oath**, Mehr Magazine, No. 75-76, pp. 292-281.
- Heidari, Darya (2013) **Oath in Shahnameh and its mythological connection with water and fire**, Journal of Epic Literature, No. 16, pp. 62-35
- Abedi, Hamid (2006) **Ritual customs and moral values**, Journal of Hadith of Life, No. 29 (June and July), pp. 30-26.



Yadegar Zariran Ritual Oath Footprint in Shahname (A Research on a Verse of Rostam and Esfandiar Story)

Dr. Nastaran Saffari¹

Abstract

By investigating the general behavior of the ancient human being, we face a wonder that an action is considered holy if only it is related to something beyond human and mortal features and that is why such holy actions become immortal, timeless, and full of life. So in the conscience of ancient people, such actions are considered to be holy and they are reminders of an eternal deed that is separated from the mortal historical time and attached to a timeless immortal juncture. Therefore, the value of human actions depends on how much they are related to that first eternal deed. Oath is a ritual deed in the eternal memory of humankind which is turned into an old example. Being faithful to covenant has a long precedent in immaterial, spiritual, mankind history and it refers to that day in which God made a covenant with man, a pledge that put eternal fidelity chain around the human neck. An oath or pledge is a ritual that is used to prove a claim or reject an accusation or accept an obligation in the future that requires a ritual ceremony to be fulfilled. According to that, we can consider ritual ceremony as special and organized acts and words that originate from the eternal and transcendental memory of mankind. These actions are to explain the religious feelings, and because of their antiquity, in most cases, they are engaged with epic, myth, and traditions of a society. The result of this research which is a descriptive-library text analysis method with confrontational and deductive techniques shows that there is a similar example of olden Yadegar Zariran text ritual oath in Shahname (the new era of Persian literature).

Keyword: Oath, Ritual, Ritual oath, Yadegar zariran, Shahname

¹ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. safarinastaran@yahoo.com